هوالعلیم

اسناد مظلومیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

برگرفته از کتاب «رساله مودّت»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله پیش رو، گزیده ایست از فرمایشات حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب رساله مودت که در آن به تبیین وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم و مظلومیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها پرداخته اند.

گریستن رسول خدا بر مصائب اهل البیت علیهم السلام

از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که فرمود: **بینَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ إِذِ الْتَفَتَ إِلَیَّ فَبَکی. فَقُلْتُ: مَا یبْکیك یا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: أَبْکی مِنْ ضَرْبَتِك عَلَی الْقَرْنِ و لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا وَ طَعْنِ الحَسَنِ فِی فَخِذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِی یسْقَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَین.**[1]

«در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهی به من کرد و گریست. عرض کردم: یا رسول اللهَ! موجب گریه شما چیست؟ فرمود: از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می‌شود، و از سیلی‌ای که به چهره فاطمه می‌خورد، و از زخم و جراحتی که بر ران حسن وارد میشود و از سمّی که او می‌آشامد، و از کشته شدن حسین.»

جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن أمیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سمّ نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشّهدا چیزی بیان نشده است.

ولی در روایتی که از «دلآئل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که: چون فرستاده أبوبکر از نزد أمیرالمؤمنین علیه السّلام برگشت و گفت که: علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می‌ورزد، عمر اصرار نمود که أبوبکر، قُنفُذ ـ که غلام أبوبکر بوده و از أولاد بنی کعب بن عدیّ و از طُلقای مکه بود ـ را برای احضار أمیرالمؤمنین بفرستد. أبوبکر قُنفذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار أمیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُنفذ درب خانه ایستاد و مراجعت ننمود. چون عمر از آن جماعت شنید که أمیرالمؤمنین علیه السّلام اذن دخول نداده‌اند خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال شدّت روی آورد، و دستور داد مقداری هیزم در خانه انباشتند، و سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد بطوری که أمیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: ای علی! برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش می‌زنم!

فاطمه فریاد برآورد: ای عمر! تو را با ما چکار؟! عمر گفت: نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی ما باز کنید. و چون دید کسی در خانه را باز نکرد، در خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت در مشتعل، او را از ورود به خانه منع میکرد. عمر با لگد محکم به در کوفت بطوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد بطوریکه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: وَا أَبَتَاه! و با صدای بلند گریه کرد.

عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیک بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن

---

[1] مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سُربی، ج ۱، ص ۳۸۳.

چون کید محمّد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدّداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله کرد: **وَا أَبَتَاهْ! هَكذَا يفْعَلُ بِحَبِيبَتِك؟وَ اسْتَغَاثَتْ بِفِضَّةَ خَادِمَتِها وَ قَالَتْ:لَقَدْ قُتِلَ مَا فِي بَطْنِي مِنَ الْحَمْلِ**[1] «ای پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار می‌کنند؟ و فضّه خادمه خود را صدا کرد و گفت: هر آینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد.»

و آنچه از «کتاب سُلَیم بن قیس هلالی» ظاهر است آنست که خودِ قنفذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

نظّام[2] میگوید:إنّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ علیها السّلامُ یومَ البَیعةحتّی ألقَتِ المُحسنَ مِن بَطنِها. و کان یصیحُ: أَحرِقُوها بمَن فِیها. و ما کانَ فی الدّارِ غیرُ علیٍّ و فاطمةَ وَ الحَسنِ و الحُسینِ.[3]

«در روزی که می‌خواستند أمیرالمؤمنین را برای بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد میزد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزنید! در حالی که در خانه غیر از علیّ و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

ابن قُتَیبه دِینَوَری متوفّی ۲۷٦ هجری میگوید:فَدَعا بالحَطَب و قال: و الّذی نفسُ عمر بِیده لَتَخرُجُنَّ أو لأحْرُقَنَّها علی مَن فیها. فقیل: یا أبا حَفص! إنّ فیها فاطمةَ! فقال: و إنْ! فخَرَجوا فبایعوا إلاّ علیا فإنّه زعَمَ أنّه قال: حَلَفْتُ أنْ لاَ أَخْرُجَ وَ لاَ أَضَعَ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِي حتَّى أَجْمَعَ الْقُرْءَانَ.

فوَقَفتْ فاطمةُ رضی اللّه عنها علی بابِها، فقالتْ:لاَ عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْكمْ؛ تَرَكتُمْ رَسُولَ اللّه صَلَّى اللّه عَلَيهِ [وَءالِه [وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَينَ أَيدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكمْ بَينَكمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لنَا حَقًّا.[4]

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید برای بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست آتش می‌زنم! به عمر گفتند: ای عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من أبداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت أمر خود نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ردّ ننمودید.»

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۲۹٤، به نقل از جلد دوّم کتاب «دلآئل الإمامة»

[2] نظّام رئیس جماعت نظّامیه است. اسم او نظّام بن ابراهیم بن سیار بن هانی، و وفات او در سنه ۲۳۰ هجری است. وی بسیاری از کتب فلاسفه را مطالعه نموده و بنا به نقل شهرستانی، ج ۱، ص ٦۷ کلام فلاسفه را با کلام معتزله مخلوط نمود.

[3] ملل و نِحل» شهرستانی، طبع اوّل ـ مصر، ج ۱، ص ۷۳..

[4] الإمامة و السّیاسة ج ۱، ص ۱۳ و ۱۲.

جریان کشاندن أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مسجد برای بیعت با خلیفه، و حالات و کلمات حضرت زهرا سلام الله علیها

ابن قُتَیبه دِینَوَری متوفّی ۲۷٦ هجری میگوید: چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد،قام‌عمرُ، فمَشیَ معهُ جماعةٌ حتّی أتَوا بابَ فاطمة، فَدَقُّوا البابَ، فلمّا سَمِعتْ أصواتَهم نادَت بأعلَی صوتِها:**یا أَبَتِ! یا رَسُولَ اللهِ، مَاذَا لَقِینَا بَعْدَكَ مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ و ابْنِ أَبِی قُحَافَةَ**.[۱]

«در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهائی که بعد از تو از عمر بن الخطّاب و أبوبکر به ما رسید.»

و نیز میگوید: پس از آنکه از علی در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند،فَلَحِقَ علیٌّ بِقَبْرِ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علَیه [و ءالِه]وسلّم یصیحُ و یبکی و ینادی: ﴿یابْنَ أُمِّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یقْتُلُونَنِی﴾.[۲]

«علی خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را برروی قبر انداخت و فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

و نیز میگوید: أبوبکر، عمر را برای آوردن علی و أفراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا کردند.

امتناع امیرالمؤمنین از بیعت و دفاع فاطمه زهرا از ایشان به نقل ابن ابی‌الحدید

ابن أبی الحدید میگوید: ثُمّ دخلَ عمر فقال لِعلیٍّ: قُم فبایعْ! فَتَلکأَو احْتبسَ‌فأخذ بیده فقال: قُمْ! فأبَیَ أن یقومَ، فحملَه و دفعَه کما دفعَ الزُّبیرَ حتّی أمسَکهما خالدٌ و ساقَهما عمر و مَن مَعه سوقًا عنیفًا، و اجتمعَ النّاسُ ینظُرون و امتَلأتْ شَوارِعُ المدینة بالرِّجال. و رأتْ فاطمةُ ما صنع عمرُ، فصَرخَتْ وَ وَلوَلتْ وَ اجتَمع معها نسآءٌ کثیرٌ مِن الهاشمیات و غیرِهنّ، فخرجتْ إلی باب حُجرتها و نادتْ:**یا أَبَابَکرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَغَرْتُمْ عَلَی أَهْلِ بَیتِ رَسُولِ اللهِ! وَ اللهِ لاَ أُکلِّمُ عُمَرَ حَتَّی أَلْقَی اللهَ!**[۳]

می‌گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! علی از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدّت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلاً با شتاب از جای خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و زبیر را نگاهداشته و عمر و أفراد دیگری که با آنها بودند علی و زبیر را به شدّت با کمال قهر و سختی به طرف مسجد سوق می‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا می‌کردند و کوچه‌های مدینه از مردم پُر شده بود.

---

[۱] الإمامة و السّیاسة ج ۱، ص ۱۳.

[۲] الإمامة و السّیاسة ج ۱، ص ۱۳ و ۱۲.

[۳] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة طبع دار إحیاء الکتب العربیة، ج ۲، ص ۱۹، و نیز در ج ۱، ص ۱۲٤، این مطلب را آورده است.

چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و وِلوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و در حجره خود ایستاد و فریاد برآورد:
ای أبابکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا که من با عمر تکلّم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

ابن قتیبه دینوری میگوید:وَ خرَجَ علیٌّ کرَّم اللَه وَجهَه یحمِلُ فَاطمةَ بنتَ رَسولِ اللَه صلَّی اللَه علیه [وءَالِهِ] وَ سلّم علَی دآبَّةٍ لَیلاً فی مَجالسِ الأنصارِ تَسأَلُهُمُ النُّصرةَ، فکانوا یقولونَ: یا بِنتَ رسول اللَه! قد مضَتْ بَیعتُنا لِهذَا الرَّجُل، و لَو أنّ زوجَك و ابنَ عمِّك سَبَق إلینَا قبلَ أبِی‌بکرٍ مَا عَدَلْنا بِهِ. فَیقولُ علیٌّ کرَّمَ اللَه وجهَه:**أَفَکنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَه صلّی اللَه عَلیهِ[وَءَالِهِ] وَ سَلَّمَ فِی بَیتِهِ لَمْ أَدفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟**فَقالتْ فاطمةُ:**مَا صَنَعَ أَبُوالْحَسَنِ إلّا مَا کان ینْبَغِی لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَه حَسِیبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.**[1]

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا می‌نمود و به مجالس أنصار می‌برد و از آنها طلب یاری میکرد. و آنها می‌گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با أبوبکر کاری است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموی تو علیّ بن أبی‌طالب قبل از بیعت ما با أبوبکر به ما رجوع میکرد حتماً ما با او بیعت می‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری نمی‌کردیم.
علی کرّم اللَه وجهَه میفرمود: آیا من چنین فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه می‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

اشاره به برخی از مصائب حضرت زهرا سلام اللَه علیها

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی و غصب فدک و سهمیه آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوی القربی، و مخاصمات و مجادلاتی که آن بضعه رسول خدا با أبوبکر و عمر می‌نمود، دیگر برای آن مطهّره با انضمام کسالتهای جسمی و سقط جنین، نیرو و قوّه‌ای باقی نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امّت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند.
ولی این امّت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدّیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز [2] و به روایت ابن أبی الحدید بیش از هفتاد و دو روز [3] در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود أبوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه أمیرالمؤمنین را واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می‌شود که آن حضرت أبوبکر و عمر را مسلمان نمی‌شناخته است.
حضرت زهرا علیها السّلام پاسخ سلام شیخین را نداد

---

[1] الإمامة و السّیاسة ج ۱، ص ۱۲..
[2] همان ج ۱، ص ۱٤.
[3] شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید، ج ۱٦، ص ۲۱٤.

ابن قتیبه می گوید: پس از آنکه علی را به مسجد بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه می‌کرد و صیحه می‌زد،فقال عُمر لأبی بکرٍ رضی اللَه عنهما: انْطلِقْ بنا إلی فاطمةَ فإنّا قد أغضَبناها. فانطَلَقا جَمیعًا فاستَاذَنا علَی فاطمةَ فلَم تَأذَن لَهُما، فَأَتَیا علیا فَکلَّماه فأدخلَهُما عَلیها، فلمّا قَعَدا عِندَها حوَّلَتْ وَجْهَها إلی الحَائِطِ، فسَلَّما علیها، فلَم تَرُدَّ علَیهِما السّلامَ.[1]

«عمر به أبوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد علی آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، أمیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و أبوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه أبوبکر مشغول عذرخواهی شد که علّت آنکه من تو را از إرث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: لاَنُورَثُ، مَا تَرَکنَا فَهُوَ صَدَقَة

«ما إرث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بجای می‌ماند صدقه است.»

مناشده حضرت زهرا سلام اللَه علیها با أبوبکر و عمر

فَقالتْ:**أَرَأَیتُکمَا إنْ حَدَّثْتُکمَا حَدِیثًا عَنْ رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَه عَلَیهِ[و ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ، تَعْرِفَانِهِ وَ تَفْعَلاَنِ بِهِ؟**قَالاَ: نَعَمْ. فَقَالَتْ:**نَشَدْتُکمَا اللَه أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَه یقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَایَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِی، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِی فَقَدْ أَحَبَّنِی، و مَنْ أَرْضَی فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِی، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِی؟**قَالاَ: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَه عَلَیهِ [وَ ءَالِهِ] وَ سَلَّم قَالَتْ:فَإنِّ أُشْهِدُ اللَه وَ مَلَـاَئِکتَهُ أَنَّکمَا أَسْخَطْتُمَانِی وَ مَا أَرْضَیتُمَانِی، وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبِیَّ لاَشْکوَنَّکمَا إلَیهِ... وَ اللَه لاَدْعُوَنَّ اللَه عَلَیك فِی کلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّیهَا.

«حضرت فاطمه به أبوبکر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما اعتراف می‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود: رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسی که دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسی که فاطمه دختر مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیدیم که این مطلب را میفرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می‌آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

دفن حضرت فاطمه علیها السّلام در شب و عدم إخبار به مردم برای نماز و دفن ایشان

و سابقاً از «أُسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتّی به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء

[1] الإمامة و السّیاسة ج ۱، ص ۱۳.

بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علیّ و أسماء او را غسل دادند.[1]

و نیز از «صحیح بخاری» نقل کردیم که فاطمه را علیّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و أبوبکر را خبر نکرد.[2]

و علیّ بن برهان الدّین حلبیّ شافعی میگوید:و قال الواقدیُّ: و ثَبتَ عِندنا أنّ علیا کرّم اللَه وجهَه دَفنَها رَضِی اللَه عنها لیلاً و صلّی علَیها و معَه العبّاسُ و الفَضلُ رضِی اللَه عنهم، و لَم یعلِموا بِها أحدًا.[3]

«واقدی گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که علی کرّم اللَه وجهه فاطمه رضی اللَه عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضی اللَه عنهم، بودند و هیچکس را برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

علّت معاف شدن قنفذ از پرداخت جریمه در زمان خلافت عمر

سُلیم میگوید: چون مختار بن أبی الصّعق أبیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانتهای عمّال و حکام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنفذ عَدَویّ چیزی کم ننمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد.

از قنفذ هیچ کم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجهزار درهم باشد، در صورتی که از أبوهریره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سلیم میگوید: من أمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب علیه السّلام را ملاقات کردم و از علّت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا میدانی چرا عمر سهمیه قنفذ را کاملاً پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمیدانم. حضرت فرمود: به علّت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد، قنفذ همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود.[4]

أبان از سلیم نیز روایت میکند که او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمّد بن أبیبکر و عمر بن أبیسَلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عبّاس بن عبدالمطّلب از أمیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال کرد که: نظریه شما راجع به جریمه ننمودن قنفذ چیست؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولی قنفذ را از جریمه کردن عفو نموده است!؟

حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتی بوده که قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روی بازوی او از

---

[1] همان ، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

[2] همان ، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

[3] السّیرة الحلبیة طبع ۱۳۸۲ هجریه، ص ۳۹۹.

[4] بحار الأنوار از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سُلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳۴.

اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.[1]

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می‌آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او را فرو نمی‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد.

تازیانه زدن عمر زنان را در جریان مرگ زینب دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنی هاشم که سوگواری میکردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام بگیر! گریه کردن بر مرده ناشی از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

مرحوم امینی قدّس سرّه از «مُسند» احمد حنبل و «مستدرک» حاکم با إسناد صحیح و«تلخیص المستدرک» و «مسند» ابوداود طیالسی و «استیعاب»، نقل میکند از ابن عباس که قال:

لَمَّا ماتَتْ زَینبُ بنتُ رسولِ اللَه صَلّی اللَه علیه [وءالِه] وَسلّم قَالَ رَسولُ اللَه صَلّی اللَه علَیه [وءَاله] وَ سلّم:**أَلْحِقُوها بِسَلَفِنَا الْخَیرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ.** فَبَکتِ النّسآءُ فجَعَل عُمرُ یضْرِبُهنّ بِسَوطِهِ. فأَخَذَ رَسولُ اللَه صَلّی اللَه علَیه [وءَاله] وَ سلّم یدَهُ وَ قَال:**مَهْلاً یا عُمَرُ! دَعْهُنَّ یبْکینَ. وَ إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ.** ـ إلی أن قَالَ: وَ قَعَدَ رَسولُ اللَه عَلَی شَفیرِ القَبر و فاطمةُ إلی جَنبه تَبکی فَجَعَلَ النّبیُّ صَلّی اللَه علَیه [وءَاله] و سلّم یمسَحُ عَینَ فاطمةَ بِثَوبِهِ رَحمةً لها.[2]

ابن عبّاس میگوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میکردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: ای عمر! آرام بگیر، بگذار گریه کنند.

و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن می‌باشد. (ولی گریه کردن عیب ندارد.)

تا آنکه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در کنار پدر گریه میکرد و رسول خدا اشکهای فاطمه را با لباس خود از روی مهربانی و شفقت پاک میکردند.»

سنگدلی خلیفه در مرگ رقیه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و جلوگیری حضرت از رفتار او

و از بیهقی در «السّنن الکبری» از ابن عبّاس روایت است که:أنّه قالَ: بَکتِ النِّسآءُ عَلَی رُقَیةَ بِنتِ رسولِ اللَه رَضِیَ اللَه عَنهَا فَجَعَل عُمرُ رَضِیَ اللَه عَنه ینْهَاهُنَّ، فَقَالَرَسولُ اللَه صَلّی اللَه علَیه [وَءَالِه] وسلّم: **مَهْ! یا عُمَرُ!** قالَ: ثُمّ قالَ:**إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ فَإنَّه مَهْمَا یکنْ مِنَ الْعَینِ وَ الْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا یکونُ مِنَ اللِسَانِ وَ الْیدِ فَمِنَ الشَّیطَانِ.**

---

[1] بحار الأنوار از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سُلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳٤.

[2] زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به شدّت محزون شدند.

قالَ: وَ جَعَلَت فاطمةُ رضِيَ اللهُ عَنها تَبکی عَلی شَفِیر قَبرِ رُقیةَ فجَعَلَ رَسولُ اللهِ صَلّی اللهُ علَیه [و ءَالِه] وَ سلّم یمْسَحُ الدُّمُوعَ عَلَی وَجْهِها بِالْید، أو قالَ: بِالثَّوب.[1]

«ابن عبّاس میگوید: چون رقیه[2] دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگواری. حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار ای عمر! سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خودداری کنید. آن سوزش که در دل پیدا میشود و آن اشکی که از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروائی که بر زبان جاری میشود و آن سیلی که دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است.

ابن عبّاس میگوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشکهای او را با دست خود (یا با لباس خود) از روی او پاک میکرد.»

نهی خلیفه از گریه کردن بر سر جنازه

و نسائی و ابن ماجه از أبوهریره روایت میکند که:أنّه قال: مَاتَ میتٌ فی ءَالِ رسولِ اللهِ صَلّی اللهُ علَیه [وَ ءَالِه] وسلّم فَاجتَمَعَ النِّسَآءُ یبکینَ علَیه، فقَامَ عُمرُ ینْهَاهُنَّ وَ یطْرُدُهُنّ. فقالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه [وءَالِه]وَ سلّم:**دَعْهُنَّ یا عُمَرُ! فَإِنَّ الْعَینَ دامِعَةٌ وَ الْقَلْبَ مُصَابٌ وَ الْعَهْدَ قَرِیب.**[3]

«أبو هریره میگوید: شخصی از آل رسول خدا از دنیا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گریه میکردند، عمر برخاست و آنها را از گریه کردن نهی میکرد و آنها را از جنازه دور می‌نمود. حضرت رسول الله فرمودند: ای عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گریه کنند. اشک از دیدگان بدون اختیار میریزد و بر دل مصیبت وارد شده است و این زنها تازه با این جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوی آنها با او دیری نپائیده است.»

عمر که در مقابل رسول خدای صاحب شریعت و نبیّ مرسل إلهی، بدون کسب تکلیف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اینطور تجرّی نموده و تازیانه بر سرِ زنان بنی‌هاشم و أقوام و أرحام رسول خدا که عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند میزند، تا به حدّی که رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او که از رسول خدا شرم نکرده و دست خود را در چنین موقع خطیری برای زدن زنان داغدیده بدون جرم دراز میکند، و گریه را که طبق کلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شکایت گرفته با نهایت سنگدلی بستگان و أرحام دختران رسول خدا را میزند و زنان را مورد آزار قرار میدهد؛ چه مانع او میشود که بعد از رسول خدا برای رسیدن به مقصود خود و سرکوبی متخلّفین از بیعت و برای تسلیم نمودن أمیرالمؤمنین علیه السّلام که طبق تواریخ و أخبار از مدّتها کینه آن حضرت را در دل می‌پروریده است، درِ خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام الله علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دستهای او بنوازد و او را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنکه جنین خود را سقط کند.

فضیحت کار به درجه‌ای بود که برای هیچکس مخفی نشد، و آلام و مصائب حضرت صدّیقه و مظلومیت او و جنایات أبوبکر و عمر را همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان کنند نشد و کار از

---

[1] الغدیر ج ٦، ص ١٥٩.

[2] رقیه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفّان بود، و بنا به نقل تواریخ در اثر فشارها و کتک های عثمان از دنیا رحلت نمود.

[3] الغدیر» ج ٦، ص ١٦٠.

کار گذشته بود.

پشیمانی ابوبکر در هنگام مرگ از تعرّض به خانه فاطمه زهرا علیها السّلام

أبوبکر در وقت مردن می‌گفت که: ای کاش سه کاری که انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛فأمّا الثَّلاثُ الّتی فَعَلتُها و وَدِدتُ أنّ تَرَکتُها فَوَدِدْتُ أنّ لم أکن فَتَّشْتُ بیتَ فاطمةَ، و ذَکرَ فِی ذلِك کلامًا کثیرًا.[1] و بعبارت دیگر:فَوَدِدْتُ أنّ لَمْ أَکشِفْ بیتَ فاطِمةَ عَنْ شَیْءٍ وَ إن کانُوا قَدْ غَلَقوهُ عَلی الحَرْبِ.[2] و بعبارت دیگر:و إن أُغْلِقَ عَلَی الْحَرْبِ.[3]

«امّا آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم، یکی آنکه‌ای کاش من در خانه فاطمه را نمی‌گشودم، و به خانه فاطمه برای تجسّس نمی‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میکردند.»

ستمها و آزارهائی که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اوّلین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرّف از طرز عمل و رفتار بعدی آنهاست.

أشعار حضرت زهرا سلام الله علیها در رثاء پیامبر أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این أشعار را روایت کرده است:

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک میگذارد و بدین أشعار با پدر خود مناجات میکرد:

قُل للمُغیبِ تَحتَ أطباقِ الثّری *** انْ کنتَ تَسمَعُ صَرخَتی وَ نِدائیا

صُبّتْ عَلی مَصائِبٌ لَوْ أنَّها *** صُبّتْ عَلی الایامِ صِرنَ لَیالِیا

قدْ کنْتُ ذاتَ حِمی بِظِلِّ مُحمّد *** لاأخْشَیَ مِن ضَیمَ و کان حماً لِیا

فالیومْ أخشعُ لِلذّلِیلِ وَ أتّقی *** ضَیمی وَ أدْفَعُ ظالِمی بِردائِیا

فاذا بَکتْ قُمْریة فی لَیلِها *** شَجَناً عَلی غُصْن بَکیتُ صَباحِیا

فلأجْعَلَنَّ الحُزنَ بِعَدَك مُونِسی *** وَ لأجْعَلَنَّ الدّمْعَ فِیك وِ شاحِیا

ماذا عَلی مَنْ شَمَّ تُربةَ أحمد *** أنْ لا یشُمَّ مَدی الزّمانِ غَوالِیا

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می‌شنوی، من با تو راز و نیازهائی دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد میشد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.

ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا از هر گزند

---

[1] مروج الذّهب ج ۲، ص ۳۰۸.

[2] الغدیر ج ۷، ص ۱۷۰.

[3] المعجم الکبیر» طبرانی، طبع دار إحیاء التّراث العربی ـ بیروت، ج ۱، ص ٦٢؛ و در «الإمامة و السّیاسة» ج ۱، ص ۱۸ وارد است که: فَلَیتَنی ترکتُ بیتَ علیّ و إن کان أعلَنَ عَلَیَّ الحربَ. و در «العقد الفرید» طبع ثانی، ج ٤، ص ٢٦٨ وارد است که: فوددتُ أنّی لم أکشف بیتَ فاطمةَ عن شیءٍ و إن کانوا أغلقوه علی الحرب.

مصون میداشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علیّ پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

ای پدر مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم. آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهای چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»